

# چهره های شعرا و روزایران (۱۷)

۱۰۴

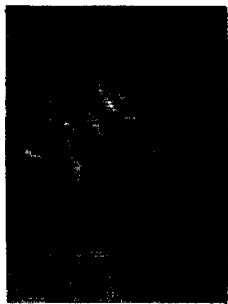
علی اکبر گودرزی طائمه  
متولد ۱۳۳۴ در شهرستان ملایر  
کتاب شعر: قلبهای کوچک شهر بزرگ (با دو شاعر دیگر)

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

کنارِ خاطرَم چه بود  
که اینگونه کولی گریخت و باز نیامد  
از خوابهای دور چه بیاد دارم  
که اگر چشم گشودم  
پرنده‌ای در نگاهم بگذرد.  
افسوس

که در آرزوی همدلی پیر شدیم  
و نهالی نا آشنا در جانمان پژمرد.  
در رؤیائی پریشان  
لحظه‌ای از رنگ دریا را می بینم



که اگر عاشق بودیم  
زندگی را کفایت بود  
دریغ که زمزمه رو به پایان است و ما  
هیچ آوایی را نمی شنویم.



پُر از واهمه پنهان  
پائیز از کنارم می گذرد  
و برگِ نادیده بهار بر سینه ام می نشیند  
دیگر از تنهایی گریزی نیست.  
اکنون می دانم که با سایه کوتاه آدمی  
نجوایی ست که هیچکس آنرا نمی داند  
و در سکوت شبهای مهتابی  
رو بای مرگی غریبانه و تنها  
در خاطر م کوهی ست با اسبی شکسته و خاموش  
و سپیداری با زمستانی بلند  
و آسمانی که در خوابِ دُورش  
گریه سرزمین افسانه هاست.  
با آرزویم اما  
میانه آوایی ست که آرام در باد گم می شود.

پرتال جامع علوم انسانی



کدام خاطره برایم ماند  
تا لحظه ای از گریه دورم کند.  
مگر کودکیهایم بر یالِ اسبی نمی گذشت  
که اکنون غرقه بخون از دریایِ خاکستر می آید  
مگر جوانیم در گردبادِ بیابانی تنها  
در خاطرِ آسمانی دور گم نشد.  
اکنون چه بخوانم با این شکسته دلم  
و جهانی که فرصت دیدار را برده است

کدام افسانه باقی ست  
برای ما که زلالی مهتاب را هنوز قصه می دانیم  
در این تکرار خسته  
که تنها حکایت بیدار گمنامی می خواند  
آوای کدام پرنده  
لحظه ای رنگی زندگی ست  
و باران کدام فصل  
بوی عشقهای ناشناخته دارد.



دستِ دلم با نگاه تو بود  
که پریشان خیالی خسته  
از غروب دریا می آمدی.  
امشب هم آسمان مهتابی ست و هیچکس نمی داند  
باز همان شبی ست  
که آدمی در انتهای آوارگها می گرید  
و با آفتابی دیگر  
در سرزمینی بی خاطره از یاد می رود.

شهره شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

در خوابِ کدام خاطره به یغما رفتی  
که این همه تنهایی برابم ماند  
آخرین ترانه  
گمنامیِ کدام دریا بود  
واپسین دیدار  
جانِ کدام آرزو  
بر دستانت چه بود  
و با قلبت ویرانی عشق.  
باران می بارید و هنوز باران می بارد  
سبزه ها روئیده اند

و پرنده‌ای بر همیشه نگاهت پرواز می‌کند  
و گلها بر مسیر آوایت شکفته‌اند  
فصلی دیگر است و من  
چشمهای منماکم را بر دیواری می‌بینم  
که سهم لحظه‌هایم از رؤیائی بی‌نام است.

۶

نگاه آدمی

مگر آن دریای پاک آرام نبود  
که شب مهتاب را می‌خواند  
و روز آسمان را نجوا می‌کرد.

قلب آدمی

مگر زمینی نبود که تو در آن عاشق می‌شدی  
و دستانتش

آن سپیداری که نور را می‌جست و از تاریکی درگریز بود.  
اکنون که از کنارم می‌گذری

نشان هیچ اقلیمی با تو نیست

بر دستانت خنجری ست

که دریا: ا می‌شکافد

و زمین را در منظر لحظه‌هایم

به آتش می‌کشد.

۷

نزدیک کدام دریا

آدمی از غصه‌ها دور می‌ماند

کنار کدام ستاره

کودکیهای سرگشته را بیابم

بخواب می‌ماند این زندگی

نیمی از آوایت در نگاه پرنده‌ای ست

که بر صخره‌ای خاموش گم می‌شود

و نیمی از آرزویت با خانه‌ای  
که آهوئی بر دروازه‌اش بهار را از یاد برده‌ست  
و تمامی دلت با سرزمینی  
که رؤیاهایش آرام بر رودی تاریک می‌گذرد  
و رنگ قصه‌هایش دیگر  
ملال و تنهائی‌ست.



می‌دانستم بهار رنگ من نیست  
وقتی از کناره‌های حادثه صدایم کردی  
تو که نیمی از تنت را خوابِ جادوئی قصه‌ها گرفته بود  
و در دستت فالِ روزهای سیاہ من  
گفتی و از خاطر بردم که بهار رنگ ما نیست  
ناشناس‌ترین نگاه و تاریک‌ترین دل  
همیشه در دشتهای عاشق غبار می‌نشانند  
و از چشمه‌های خاموش  
هر شب نجوای اندوهی می‌گذرد  
تو گفتی و از خاطر بردم  
که سهم شادیهایم خنده کوتاهی‌ست  
تا ناگهان  
قصه شبانه به خنجر و دل رسید  
اکنون می‌دانم چرا در کودکیهای دور  
نیمی از حکایت‌های رفته  
مثل چشم نجیب مرغی در بالهایش پنهان بود.



بخواب که می‌روی  
چشمانت کنار پنجره می‌ماند  
تا دوباره غروب بیایی  
خسته از آوائی که از جانب دریا می‌آمد

بخواب که می روی  
کسی در دورهای اندوه  
ترانه روزهای گریه را می خواند  
تا انحنای پس کوجهای تاریک  
که گامهای آواره  
در نیم شبی خاموش از یاد می روند  
بخواب که می روی  
در همیشه تنهائیم  
ترانه سرگشتگیها را دنبال می کنم  
و در صحرائی غریب  
اندوه نگاهت را می خوانم.



خاموش ماندم و گذشت  
سلسله ترانه ای  
که از عشق نشانی نداشت.  
روزی بیادت بودم  
با ترنم رنگین آفتاب و  
غروب

از یاد زمانه هم رفته بودم

اسب چویم  
باغ کوچک آشنایم

و پرزاده گریه هایم، دیگر نبود

کنار تنهائیم اکنون

جهانی پریشان می گذرد

آرزویی در باد و قصه ای

بی سرانجام و گمنام.